



درس آشنایی با مقدمات تفسیر استاد سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۲ دی ۱۳۹۳

مصادف با: ۲۰ ربیع الاول ۱۴۳۶

جلسه: ۱۱

موضوع کلی: روش‌های تفسیری

موضوع جزئی: روش تفسیری علمی - ادله مخالفین

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

ادله مخالفین

دلیل اول

اگر بخواهیم از روش تفسیری علمی برای تفسیر آیات قرآن استفاده کنیم به ایجاد تردید و شک در عقاید مردم و تزلزل در ایمان قلبی آنها منجر خواهد شد چون این علوم قطعی نیستند، یعنی قواعد و قوانین علوم تجربی دائماً در حال تغییر و در مواردی در حال تکامل است، قواعد و قضایای علوم انسانی جدید هم به سرنوشت علوم تجربی مبتلایند، یعنی آنها هم در حال تغییرند لذا اگر قرآن بر اساس قواعد و قضایایی که تغییر در آنها اجتناب ناپذیر است تفسیر شود قهراً به تزلزل اعتقادی و قلبی مردم منجر خواهد شد چون مردم می‌بینند که آیات قرآن بر علومی منطبق می‌شود که تغییر می‌کند یا اینکه می‌بینند آیات قرآن قبلاً با قواعد و قوانینی تفسیر شده که اکنون منسوخ شده‌اند در نتیجه اعتقاد مردم دچار تزلزل خواهد شد پس چون نتیجه تفسیر قرآن به وسیله روش تفسیری علمی این است که چیزی که اکنون توسط قرآن تأیید شده در آینده انکار شود و این موجب می‌شود که در قرآن تعارضاتی پدید آید و این تعارضات، یأس و ناامیدی مردم را به دنبال دارد و زمینه را برای ملحدین و منکرین قرآن فراهم می‌کند لذا روش تفسیری علمی قابل قبول نیست.

سؤال: ممکن است گفته شود منسوخ شدن قواعد علوم در آینده خللی به روش تفسیری علمی وارد نمی‌کند همان طور که احکامی در گذشته وجود داشته که بعداً منسوخ شده و تغییر پیدا کرده است، مثل احکام مربوط به عتق رقبه.

استاد: احکامی که گرفتار نسخ و تغییر شده دو دسته‌اند؛ بعضی از آیات قرآن نسخ شده که این به صراحت بیان شده، یعنی یک مسلمان اگر جستجو کند می‌تواند از همان ابتدا بفهمد چه حکمی قبلاً توسط یک آیه‌ای ثابت شده و بعد نسخ شده است مثل مسأله تغییر قبله که البته این خود نیازمند تبیین فلسفه این کار است که چرا باید اساساً حکمی از ابتدا جعل و سپس نسخ شود؟ به هر حال هر چند در محدوده آیات ناسخ و منسوخ اختلاف است اما اصل مواردی که یک آیه‌ای ناسخ آیه دیگر است موجب تزلزل و شک در اعتقاد نمی‌شود چون از همان ابتدا این آیات در حوزه معرفتی یک مسلمان می‌گنجد.

اما در مورد بعضی از احکام مثل عتق رقبه که در عصر حاضر خود به خود منتفی شده باید بگوییم که این احکام هم موجب ایجاد تزلزل در اعتقادات مردم نمی‌شود چون در تبیین اساس حکم عتق رقبه گفته‌اند که اسلام با یک واقعیتی در جامعه آن روز مواجه شده و قطعاً به عنوان یک دین باید موضع خودش را در برابر این پدیده مشخص می‌کرد، موضع دین به رسمیت شناختن و مشروعیت دادن به این حکم نبوده بلکه زمینه سازی برای از بین بردن موضوع برده‌داری بوده است. درست است که در جنگها مسأله گرفتن اسیر و اینکه اسرا به عنوان برده یا کنیز در خانه‌های مسلمین به کار گرفته شوند مطرح بوده ولی

مسلمین به آنها خواندن و نوشتن یاد می‌دادند، قرآن خواندن یاد می‌دادند و آنها را تربیت می‌کردند سپس آزاد می‌کردند. یا در کفارات که مثلاً عتق رقبه به عنوان کفاره بسیاری از کارها ذکر شده می‌بینیم که آزاد کردن رقبه مد نظر بوده است، یعنی مجموعه هندسه احکام مربوط به برده‌داری نه برای مشروعیت دادن به این امر بلکه برای زمینه سازی و از بین بردن این مسأله است، حال اگر می‌بینیم در شرایط کنونی زمینه حکمی از بین رفته است موجب ایجاد تزلزل در اعتقادات مردم نسبت به آیات وارده در این زمینه نمی‌شود. در یک موارد خاصی در جنگ اخذ برده و کنیز جایز شده اما در ادامه مسیر به سمت آزاد شدن آن برده و کنیز پیش می‌رود.

از طرفی نیز اسلام احکامی را جعل کرده تا مسأله برده‌داری را به حداقل برساند و به مرور زمینه برده‌داری از بین رفته است لذا در این فرض که موضوع حکم از بین رفته و سالبه به انتفاء موضوع شده دلیل بر اشکال در آن حکم نیست بلکه آن حکم برای آن موضوع ثابت است ولی اگر موضوع آن از بین رفت نمی‌توان گفت آن حکم هم اشکال دارد همان‌گونه که اگر زمانی فرا برسد که خنزیر منقرض شود و خنزیری وجود نداشته باشد نمی‌توان گفت حکم به نجاست خنزیر هم لغو است. بنابراین قیاس ایجاد تغییر در نظریات علمی به از بین رفتن موضوع بعضی از احکام، قیاس مع الفارق است چون درباره بعضی از احکام گفته می‌شود که موضوع آن حکم از بین رفته اما در تغییر نظریات علمی، تکیه بر از بین رفتن موضوع نیست بلکه اساس نظریه تغییر می‌کند، چون گاهی یک نظریه علمی مبتنی بر یک موضوعی بیان می‌شود، حال اگر این نظریه سالبه به انتفاء موضوع شد اشکالی به آن وارد نمی‌شود، همچنین اگر نظریه‌ای درباره یک موضوعی بیان شد که این موضوع تغییر کرد و نیاز به بیان نظریه جدیدی باشد باز هم اشکالی در آن نظریه ایجاد نمی‌شود اما اگر در موضوع واحد یک نظریه‌ای مطرح شود لکن بعداً همان نظریه که ناظر به موضوع مورد نظر بوده تغییر کند در این صورت معلوم می‌شود آن نظریه از ابتدا اشتباه بوده و قطعی نبوده است.

سؤال: در مورد حکم ارتداد چه می‌گویید که اگر کسی از اسلام بر می‌گشت باید اعدام می‌شد ولی امروز آن حکم اجرا نمی‌شود؟
استاد: بعضی معتقدند مجازاتی که برای ارتداد در نظر گرفته شده یک حکم سیاسی است، به این معنی که مجازات ارتداد در واقع مقابله با رفتاری بوده که عده‌ای در مدینه پیش گرفته بودند که کارشان این بود که اسلام می‌آوردند و دوباره بر می‌گشتند و مرتب این کار را تکرار می‌کردند لذا چون این کار به عنوان یک توطئه تلقی شد و حس شد که هدف این گونه افراد از این کار تضعیف اسلام است لذا آن مجازات در نظر گرفته شد. البته مشهور حکم ارتداد را یک حکم سیاسی نمی‌دانند بلکه آن را حکمی می‌دانند که مثل سایر احکام از قبیل رجم و قصاص و امثال آن، باید به آن عمل شود. حال اگر در یک زمانی زمینه اجرای یک حکمی فراهم نبود تعطیلی آن حکم به خاطر عناوین ثانوی و عروض حالات جدید اشکال در حکم نیست؛ مثلاً فرض کنید حکم رجم به خاطر اینکه افکار عمومی آن را نمی‌پذیرد و موجب وهن دین می‌شود اجرا نشود. عدم اجرای آن، اصل آن حکم را زیر سؤال نمی‌برد. همچنین مسأله اضطرار و مصلحت حتی واجبات عبادی ما را هم می‌تواند به عنوان ثانوی تغییر دهد.

بررسی دلیل اول

باید ببینیم که این دلیل در مقام نفی چه چیزی است؟ آیا با این دلیل هم تحمیل نظریات بر قرآن، هم تطبیق آیات قرآن بر علوم، هم استخدام علوم برای تفسیر آیات و هم استخراج علوم از قرآن نفی می‌شود یا این دلیل در مقام نفی همه این موارد نیست؟

مسلم است که این دلیل تحمیل نظریات علمی بر قرآن را نفی می‌کند و اساس این دلیل برای نفی همین جهت است اما اگر بخواهیم تطبیق قرآن بر علوم را با این دلیل نفی کنیم به نحو کلی قابل قبول نیست، یعنی ما به طور کلی نمی‌توانیم بگوییم باب تطبیق بعضی از آیات قرآن بر واقعیات عالم طبیعت یا مناسبات جوامع انسانی بسته است چون موارد زیادی بالوجدان وجود دارد که آیات قرآن بر آنها قابل تطبیق است؛ مثلاً کشفیات مختلفی درباره خواص عسل صورت گرفته است، حال اگر کسی این کشفیات را بر آیه‌ای از آیات قرآن تطبیق دهد، این تطبیق اشکالی نخواهد داشت، هر چند ما گفتیم تطبیق موضوعاً تفسیر محسوب نمی‌شود. پس نه به نحو کلی می‌توان تطبیق آیات قرآن بر علوم را پذیرفت و نه به نحو کلی می‌توان آن را رد کرد چون بعضی از تطبیقاتی که در رابطه با آیات قرآن صورت می‌گیرد قطعی نیست و از روی حدس و گمان صورت می‌گیرد.

اما در رابطه با استخراج و استخدام علوم هم فی‌الجمله می‌توان گفت از بعضی از علوم می‌شود برای تفسیر بعضی از آیات قرآن بهره گرفت و آن علوم را به استخدام آیات در آورد [منظور علوم و نظریات قطعی است]، همچنین می‌توان بعضی از قضایای قطعی علمی را از قرآن استخراج کرد. پس دلیل اول مخالفین با روش تفسیری علمی نمی‌تواند رأساً روش تفسیری علمی را نفی کند. البته حتماً در بعضی از جنبه‌ها که به آنها اشاره کردیم روش تفسیری علمی کارساز نیست.

دلیل دوم

اساساً قرآن کتاب هدایت است و برای بیان احکام، اخلاقیات و عقاید نازل شده و جهت گیری کلی قرآن هدایت مردم به سوی سعادت و سوق دادن فکر و ذهن و روح مردم به آخرت است و کاری به علوم طبیعی و مانند آن ندارد. نباید هم توجهی به این علوم و قوانین و قضایای علمی داشته باشد و اگر هم در بعضی از آیات که در جلسه گذشته به آنها اشاره کردیم از قرآن به عنوان «تبیاناً لکل شیء» یاد شده یا اینکه هیچ‌تر و خشکی نیست مگر اینکه در قرآن بیان شده، منظور این است که هر چیزی که مربوط به هدایت بشر است در قرآن مطرح شده و همه علوم را شامل نمی‌شود. بنابراین از روش تفسیری علمی نمی‌توان برای تفسیر قرآن استفاده کرد. این دلیل در صدد نفی کلی تفسیر قرآن با روش علمی است و می‌گوید قرآن یک کتاب غیر علمی و مربوط به احکام، اخلاقیات و عقاید می‌باشد که در سایه اینها راه سعادت بشر هموار می‌گردد.

بررسی دلیل دوم

این دلیل نیز رأساً نمی‌تواند روش تفسیری علمی را انکار کند چون همان‌گونه که قبلاً هم اشاره کردیم اینکه بخواهیم همه قرآن را با روش تفسیری علمی برای مردم تبیین کنیم درست نیست چون اساس قرآن بر بیان احکام و اخلاق و معارف است که هدایت مردم را به دنبال دارد اما این منافاتی ندارد با اینکه در بعضی از موارد به أصرار طبیعت اشاره کرده باشد؛ مثلاً برای اینکه توجه مردم را به خداوند متعال جلب کند از مسائلی خبر داده باشد که بعداً کشف خواهد شد چون؛

اولاً: بیان بعضی مسائل علمی در قرآن خود یک نحوه اعجاز علمی برای قرآن است. البته ذکر مسائل علمی در قرآن هم هدفمند و برای سوق دادن به سوی خداوند تبارک و تعالی و سعادت اخروی است.

ثانیاً: اینکه گفته شود قرآن یک کتاب غیر علمی است و فقط مسائل مربوط به سعادت انسان [احکام، اخلاقیات و عقاید] در قرآن آمده بالوجدان با آنچه در قرآن آمده سازگار نیست چون وقتی به قرآن مراجعه می‌کنیم آیاتی را مشاهده می‌کنیم که هیچ ربطی به احکام، اخلاقیات و عقاید ندارد؛ مثلاً وقتی سخن از آسمان و زمین، انگور، شمس و قمر، لحم خنزیر و امثال آن در

قرآن به میان آمده نمی‌تواند بر معنایی غیر از معنای علمی حمل شود، بلکه درباره شمس و قمر تأویلاتی ذکر شده اما زیتون و عسل و خواص آنها و مسخر کردن دریاها برای انسان از جمله مواردی است که در قرآن بیان شده و نمی‌توان آنها را بر غیر معنای ظاهریشان حمل کرد اگر چه ذکر همه اینها با هدف خاصی صورت گرفته است. لذا این دلیل با آنچه در خود قرآن آمده سازگار نیست.

بحث جلسه آینده: بقیه ادله مخالفین روش تفسیری علمی را ان شاء الله در جلسه آینده ذکر و بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»